

لزوم سریع خشونت زدائی از جامعه و شعار "عدم خشونت"

"عدم خشونت" به جزئی جداناپذیر از خواسته های مبارزاتی فعالان و تشکل های مردمسالار در آمده است . باید دید این خواسته پسندیده، تا چه اندازه با حقیقت جامعه ما همخوانی دارد و دامنه عمل آن تا چه میزان به حقیقت نزدیک است.

در مورد تعریف و ریشه و انواع و تاریخچه خشونت تحقیقات و بررسی های فراوانی صورت گرفته اند. در اینجا قصد از شناسایی طبیعت خشونت نیست. بلکه سعی بر اینست که پی به اهمیت وجود و گسترش دامنه آن در جامعه ایران ببریم تا بتوانیم با آگاهی با این پدیده خطرناک برخورد نماییم.

پی بردن به وجود و گسترش خشونت در کشورمان کار پیچیده ای نیست. با یک نظر میتوان به وجود آن در تمام وجوه اجتماعی، سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و مذهبی آن آگاه شد :

از جهت اجتماعی، از خودکشی و اشکال خشن آن(مثل خودسوزی)، اعتیاد، قتل، طلاق، فرار، که در بالاترین مرتبه از میزان های بین المللی قراردارند میتوان نام برد. البته موارد متعدد دیگری هم که خشونت به حساب می آیند وجود دارند، مانند کتک کاری و دزدی و ترک رابطه ها و مشاجره های مستمرخانوادگی و اجتماعی، غربت تحمیلی بین زن و مرد و دسته بندی آنان "انسان" که منجر به تحقیر زن میشود، نبودن انواع امنیت ها و افسردگی و غیره که زندگی روزمره مردم را میسازند.

از لحاظ سیاسی، میدانیم که سیاست کلی کشور برپایه "النصر بالرب" (پیروزی با وحشت) است. قتلهای زنجیره ای از نتایج بارز این سیاست کلی نظام میباشد. فرماندهان نظامی به جای آماده کردن زمینه آرامش خاطر برای ملت، با سخنرانیهای تهدید آمیز خود قصد آن دارند مردم راهواره در ترس و وحشت نگهدارند. در یک چنین اوضاع و احوالی، مطالبه حق و حقوق یا انتقاد و ابراز نظری، از سوی نظام با خشونت پاسخ داده میشود. به طوری که مثلا مطالبات صنفی دانشجویی با رفتن به جبهه جنگ با دشمن خارجی مطابقت میکند، یعنی جمع شدن در دانشگاه به عنوان مثال میتواند به مجروح و یا کشته شدن منجر شود. در بازجوییها، شکنجه از ابزار عادی بازجو میباشد، به صورتی که بازداشت برابر است با شکنجه و یا مرگ. کسی که بازداشت میشود، از جرم خود آگاه نیست و جرمش همان است که قوه قضائیه تصمیم میگیرد و به او ابلاغ میکند او باید بپذیرد. در دولت فقط آمر و مأمور وجود دارد. همه مجبورند از آنها تیکه قدرت را در دست دارند تبعیت کنند، در غیر اینصورت با آنها، برخورد خشن میشود، همان برخوردی که اخیرا با نمایندگان مجلس شد. تشکیلات قضائی کشور که باید مرجع داد و گسترش امنیت و حافظ آرامش مردم باشد، ملجأ ستمکاران گردیده است. در این کشور هر مخالف را میتوان از طریق این دستگاه یا به زندان انداخت و یا از بین برد. هر نشریه ای که خلاف قدرتمداران چیزی بنویسد، توسط همین دستگاه در اسرع وقت به تعطیلی کشانده میشود. حکم اعدام آقای آقاجری به جرم سخنرانی توسط این دستگاه، خشونت کامل و بی نظیر نظام را به اثبات رساند که در تاریخ ماندنی است.

در مورد اقتصاد هم روابط خشن حاکم هستند. عدم تعادلی بین قیمت اقلام اولیه و ضروری با درآمدها، بالا رفتن روزمره قیمت ها که توان برنامه ریزی را برای خانواده از میان برده است. سکنه های ناشی از تحرک سریع و وسیع قیمتها یا در اثر فشار بدهی های ناشی از نزول پول. اختلاف شدید طبقاتی که رابطه خانواده ها را با یکدیگر محدود نموده است. هزینه سرسام آوری که زنان و دختران بیشماری را مجبور به خودفروشی کرده است. و...

از لحاظ فرهنگی، رواج خشونت از عمده وظایف رسانه های ملی به حساب می آید. این رسانه ها، نه تنها کوچکترین اقدامی در جهت خشونت زدائی نمیکند، بلکه با تهیه و پخش انواع فیلمها و برنامه های دیگر خشونت را مورد تقدیس هم قرار میدهند. برنامه شهرداری تهران برای قیر درست کردن در دروازه های شهر و میادین در راستای همین سیاست های فرهنگی تقدیس خشونت است. در این کشور، نوشتن و گفتن خلاف امر قدرتمداران حبس های طولانی در بر دارد و حتی میتواند منجر به مرگ او بشود. باتغییر مفهوم واژه ها، اعمال خشونت را عادی و معمولی قلمداد میکنند تا به کارگیری آن امری عادی و همگانی شود. مدتها پیش ، در مقام امام جمعه تهران، یک روحانی ضمن مذموم دانستن رشوه خواری، آن را با " هدیه گرفتن" قیاس نمود. یا برای مثال: گرانفروشی ، احتکار، ناروژدن، به تعهد عمل نکردن، خیانت کردن، به هرطریقی پولدارشدن و... امروزه در فرهنگ ما "زرنگی" به حساب می آیند، به همین دلیل ارتکاب آنها نه

تنها رواج فراوان پیدا کرده است، بلکه بعضا پسندیده هم هستند. به هر حال اعمال خشونت عادی روزمره شده است در حدی که حتی تبادل نظر و اندیشه های مخالف معمولاً به مشاجره و دعوا ختم میشوند. از لحاظ مذهبی هم، هر جنبه خشنی که در تاریخ اسلام (ونه در قرآن و اسلام واقعی) پیدا کرده اند، به کار میبرند. اگر هم کم بیآورند، فتوا صادر میکنند. روابط غیر انسانی و تحقیر آمیز با زنان و دخترانی که یارای دفاع از خود را ندارند، به نام اسلام برقرار میکنند. در طول بیست و پنجسال، چه تعداد از زنان و دخترانی که به جرم "بدحجابی" آزار و اذیت شده اند و با تیغ موکت بری بر چهره آنها زخم وارد کردند و با این حال، چند هفته پیش آقای رفسنجانی در مصاحبه ای گفت "چه کسی گفته است که چادر در اسلام هست؟". تمام جنبه های آزادی و آزادی خواهی و مبارزه با استبداد و ایستادگی در برابر زورگویی حسین (ع) را یکسره به کناری نهاده اند و فقط از قتل و خون و انتقام و التماس حرف میزنند و تبلیغ میکنند. اسلام دین محرومیتها و کشتن و کشته شدن و تاریکیها و غم و تنهایی و خشونت شده است. گویی این دین برای اخلاق و آزاد شدن نیامده بود.

اینها شمه ای کلی از بعضی خشونتهای جاری در کشور هستند که در وحله اول به چشم هر بیننده می آید، در حقیقت، وسعت اعمال خشونت بیش از اینها میباشد. اما عارضه هولناک این خشونتها این نیست که کشور را از برپایی یک نظام مردمسالار محروم کرده است. با بررسی مجدد آنچه که در لبنان و رواندا و یوگوسلاوی اتفاق افتاد، میتوان به عمق فاجعه غم آلودی پی برد که به نام دین بر این مردم و کشور تحمیل شد. در کشور رواندا و در فضایی خشونت آمیز، در عرض یک ماه، بیش از یک میلیون انسان به دست اقوام و خویشان و همسایگان و دوستان خود قتل عام شدند. در کشورهای لبنان و یوگوسلاوی، افرادی که هرگز فکر نمیکردند روزی بر روی یکدیگر اسلحه نشانه روند، در مدت کوتاهی آفرینندگان یکی از مصیبت بارترین لحظات تاریخ بشر گشتند. خشونت وقتی در جامعه ای رواج پیدا کرد، زمینه ساز برقراری موج هیستریک در آن جامعه میشود و فاجعه می آفریند.

میدانیم که یکی از عمده موانع و عامل مخرب برای برقراری مردمسالاری، خشونت است. جامعه ای که در آن خشونت نهادینه شده باشد، مردمسالاری زمینه حیات ندارد. محققین تاریخ خشونت متفق القولند که در اروپا، همراه با پانین آمدن اعمال خشونت در جامعه (قتل، تجاوز، بزهکاری،...)، دموکراسی پا گرفته است. طبق بررسی های انجام شده، بعد از جنگ دوم جهانی، در فرانسه به موازات پانین آمدن اعمال خشونت در جامعه، دموکراسی نهادینه شده است.

پس، ضروری ترین و اصلی ترین وظیفه روشنفکر مسنول و فعال سیاسی مردمسالار، تلاش برای خشونت زدایی از جامعه است. کاری که قشر روشنفکر ایرانی بیست و پنج سال از آن غافل بوده است. و این غفلت، رمز موفقیت ضد انقلاب حاکم در برقراری مجدد استبداد بوده است.

حال باید دید در جامعه ای که با خشونت شکل گرفته و با خشونت زندگی میکند، بکارگیری شعار "عدم خشونت" در راه برقراری مردمسالاری، چه معنی میدهد و چه پیامی را میتواند در بر داشته باشد؟

"عدم خشونت" یک حالت است، وضعیتی است که در آن خشونت نباشد. یعنی وضعیتی بر عکس آنچه که جامعه کنونی ایران در آن قرار دارد. پس میتوان آن را به عنوان یک آرزو یا یک هدف عالی تلقی نمود. در این صورت برای رسیدن به این هدف یا آرزو، باید خشونت را از جامعه زدود و "خشونت زدایی" را جدی تلقی نمود. در کشورهایی که دولت، خشونت زدایی را از وظائف خود میداند، یعنی در کشورهای دموکراسی، علاوه بر برنامه های وسیع فرهنگی، اجتماعی، و اقتصادی، دستگاه قضایی به عنوان عامل بازدارنده ارتکاب خشونت توسط بعضی از اعضای جامعه، انجام وظیفه میکند. در حقیقت، دستگاه قضایی بر طبق قوانین موجود، مجازاتی را به هدف بازدارندگی و یا ترمیم خشونت ارتکابی نسبت به اهمیت آن در آن جامعه برای مجرم مقرر میدارد. از آنجائیکه این مجازاتها به نوبه خود نوعی اعمال خشونت هستند (به عنوان ابزار خشونت زدایی)، میتوان نتیجه گرفت که در راستای خشونت زدایی و تا جائیکه ارتکاب خشونت را خنثی کند، میتوان اعمال خشونت (به هدف خشونت زدایی) کرد. باید تاکید نمود همانطور که ذکر شد، در راستای خشونت زدایی و به هدف رسیدن به وضعیت "عدم خشونت". اگر به تاریخ سیر دموکراتیزه شدن کشورهای دموکراتیک باز گردیم، یادآورمان میشود که مردم این کشورها چه بهای هنگفتی را در این مسیر متحمل شده اند. البته این نظر را نباید با تشویق خشونت گرایی یکی دانست. همانگونه که اعمال خشونت ناپسند است، شعار "عدم خشونت" در برابر خشونت گرا هم ناپسند است. تجربه بیست و پنجساله کشور خودمان نشان میدهد که بی عملی در برابر خشونت، نه تنها از به کارگیری آن کم نمیکند، بلکه به شدت عمل آن هم می افزاید. اگر مقاومتی از سوی عده کمی از هموطنانمان نبود، "آقا جری ها" هم همانند قربانیان قتل های زنجیره ای، اکنون در قید حیات نبودند. پس شعار ایستای "عدم خشونت" را باید با عمل به "خشونت زدایی" پویا نمود.

با شعار "عدم خشونت" اجازه داده میشود عده ای انگشت شمار مزدوران استبداد، دانشگاهی را با چند هزار دانشجو به آشوب و خون بکشانند، و نشاء انتقام گیری و خشونت را در ذهن دانشجو بکارند و بروند.

در صورتیکه با اجرای وظیفه "خشونت زدانی" دانشجو اجازه نخواهد داد محیط دانشگاه به میدان خشونت تبدیل شود، و با آگاهی از ذم خشونت، با ایستادگی در برابر خشونت و با دوری از افراط میتواند حتی میل به اعمال خشونت را در عمده استبداد کاهش دهد .

حقیقت اینست که نظام حاکم بر ایران، هم مولد وهم بکاربرنده و هم مشوق و اشاعه دهنده خشونت است. همانطور که دیدیم، در جامعه ای که در خشونت تنیده شده است، نمیتوان حتی افسانه مردمسالاری نوشت، چه رسد به برقراری آن. عادت به خشونت انسانها را از حس خوبیها و ارزشهای انسانی دور نگه میدارد و خشونت بر خشونت می افزاید. هنگامی که افراد یک جامعه خشونت زده به آن خو کرده باشند، ارزش ها دگر میشوند، شادی از میان آنها رخت بر می بندد و به غم و تخریب پناه میبرند، دلیری را زبونی میبینند، مبارزه را خشونت میخوانند، بزرگی را کوچکی می پندارند. اگر در مراسم عاشورای حسین(ع) با چشم بینا بنگریم همه این موارد را مشاهده میکنیم. رشد سریع اعتیاد و فحشاء وجنایات و تجاوزات و... نشان دهنده میل به خشونت مفرط در کشورمان است .

پس سنگ اول بنای مردمسالاری در کشورمان، خشونت زدانی از جامعه است. یعنی باید مصرف خشونت را در جامعه پائین آورد. برای این کار ، احتیاج به یک همکاری و همیاری گسترده میان روشنفکران و فعالان سیاسی و اجتماعی و فرهنگیان و دانشگاهیان مردمسالار دارد. باید با یک انقلاب فرهنگی صد در صد خارج از نظام، مردم را در وحله اول از اعمال انواع خشونت ها بازداشت و آنها را به حقوقشان آگاهی داد. و در مرحله بعدی، آنها را بر مقاومت در برابر هر نوع اعمال خشونتی تشویق نمود. باید دست به یک تشکیلات ملی خارج از نظام زد. باید " خشونت زدانی" را شعار عمل قرار داد. " خشونت زدانی" یک شعار پویا است که عمل کردن در پی خود دارد .

نظام در برابر این تحول بزرگ اجتماعی دو گزینه خواهد داشت. اول اینکه در برابر آن ایستادگی کند و بر آن آید که به هر قیمت دست از خشونت بر ندارد. در این صورت مردم برای دفاع از حقوق خود، با ا بزار و وسایل در خور به مبارزات خود تا پیروزی ادامه میدهند و در راستای خشونت زدانی تحول لازمه را بر نظام تحمیل می کنند. گزینه دوم اینست که نظام خود را با موقعیت جدید و خواست مردم نزدیک گرداند. به دلیل آنکه انسجام نظام با خشونت شکل گرفته است ، همانند تمام نظام های استبدادی، در از خود بیگانگی به سرعت سقوط خواهد کرد .